



به سوی رویکرد دارایی - مبنا برای توسعه اجتماع محلی*

نویسنده: دکتر مهیار عارفی**
مترجم: دکتر نوین تولایی***

چکیده

در این مقاله دیدگاه‌هایی در مورد رویکرد دارایی - مبنا برای توسعه اجتماع محلی در برابر رویکرد مرسوم نیاز-مبنا مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در رویکرد دارایی-مبنا، مجموع دارایی‌های اجتماع محلی، اساس توسعه را تشکیل می‌دهد، در حالی که در رویکرد نیاز-مبنا، نیازهای اجتماع محلی مبنای توسعه قرار می‌گیرد. رویکرد دارایی-مبنا سه ویژگی دارد: (۱) بر ظرفیت‌سازی تأکید دارد و لذا فرایندگرا است؛ (۲) همچنین به دلیل بسیج همه دارایی‌های اجتماعی و کالبدی اجتماع محلی، جامع‌نگر است؛ (۳) در نهایت واجد اهمیت ابزاری است، زیرا سرمایه اجتماعی و کالبدی را به عنوان ابزاری برای سایر اهداف به کار می‌برد. برخلاف آن، رویکرد نیاز-مبنا، پیامدگرا است؛ همچنین به دلیل آن که نشانه‌های فقر را به عنوان نارسایی‌هایی تلقی می‌کند که باید آنها را به طور جدی از هم در نظر گرفت، مقوله‌ای است؛ و بالاخره اهمیت درونی (ماهوی) دارد، زیرا تک تک اهداف به خودی خود یک هدف به شمار می‌آیند.

واژه‌های کلیدی:

توسعه، دارایی-مبنا، نیاز-مبنا، اجتماع محلی، سرمایه اجتماعی، سرمایه کالبدی، توانمندسازی.

* این مقاله به زبان انگلیسی به دفتر نشریه هنرهای زیبا ارسال شده است و به وسیله دکتر نوین تولایی به فارسی برگردانده شده و صحت آن به تایید نویسنده رسیده است.

** استادیار دانشکده برنامه‌ریزی، دانشگاه سینسیناتی، ایالت اوهایو، آمریکا

*** استادیار گروه شهرسازی، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران

مقدمه

این مقاله در مورد ویژگی‌های اصلی رویکرد دارایی-مبنا بحث می‌کند که اساس توسعه اجتماع محلی را بر دارایی آن قرار می‌دهد. برخلاف توسعه اجتماع محلی نیاز-مبنا، نوع دارایی-مبنای آن که بر ظرفیت‌سازی^۱ تکیه دارد، فرایندگرا، جامع‌نگر^۲ و واجد اهمیت ابزاری^۳ (Sen, 1989) است. سیاست‌های ضد فقر دارایی-مبنا، از راه بسیج مجموع منابعی که در اختیار یک گروه است یا آنچه یک اجتماع محلی دارد، نه لزوماً آنچه که نیاز دارد، باعث ظرفیت‌سازی می‌شوند.^۴ بنا به تعریفی کلی، ظرفیت (اجتماع محلی)، دارایی‌های مالی، کالبدی و اجتماعی را در بر می‌گیرد (Glickman and Servon, 1998). مباحث مربوط به دارایی‌های اجتماع محلی نوعاً سرمایه اجتماعی و سرمایه کالبدی را شامل می‌شود.

دیدگاه دارایی-مبنا، جامع‌نگر است و به انسجام رفاه مردم^۵ و "مکان" تمایل دارد. برخلاف آن، رویکرد نیاز-مبنا بین این دو گونه رفاه تمایز قائل می‌شود. دیدگاه دارایی-مبنا به جای پیامد بر فرایند تأکید دارد و با بسیج دارایی‌های محلی نظیر سرمایه اجتماعی و کالبدی موجب ظرفیت‌سازی می‌شود.

سرمایه اجتماعی و سرمایه کالبدی، عوامل شتاب‌دهنده برای ظرفیت‌سازی هستند و از این رو، "ابزاری" برای دیگر اهداف^۶ به‌شمار می‌آیند. بنا به گفته سن^۷ آنها از این دیدگاه، دارای اهمیت ابزاری^۸ هستند. برعکس، دیدگاه پیامدگرا، "استحقاق" را به خودی خود یک هدف^۹ قلمداد می‌کند و از این رو، اهمیت "درونی" (ماهوی) دارد. به منظور بررسی دقیق‌تر این سه ویژگی، تفاوت آنها با رویکرد مرسوم نیاز-مبنا که پیامدگرا، مقوله‌ای^{۱۰} و واجد اهمیت "درونی" است، مشخص خواهد شد.

در دهه گذشته، شاهد ظهور دیدگاه دارایی-مبنا در تمایز با دیدگاه نیاز-مبنا بودیم (Kubisch, et al., 1995; Porter, 1999; Grant, 1991). دلایل رواج این رویکرد، فرایند در حال پیشرفت تمرکز زدایی در چند دهه پیش، نارضایتی از دخالت مستقیم دولت و محدود شدن به تأمین بودجه برای اجتماعات فقیر و بالاخره اتکای روزافزون جامعه مدنی بر خودیاری است. این مقاله علاوه بر دوگانگی نیاز-دارایی، در مورد کشاکش مطرح دیگری در سیاست دولتی، یعنی رفاه مردم^{۱۱} در برابر "مکان" بحث می‌کند که مشکل انتخاب هر یک از این دو راه در زمینه تحول شهری را به روشنی نشان می‌دهد (Edel, 1980; Bolton, 1992; Myers, 1999; Winnik, 1966; Hoover,

این مقاله رئیس کلی چارچوب مفهومی سیاست‌گذاری بر مبنای دوگانگی نیاز/ دارایی از یک سو و کشاکش رفاه مردم^{۱۲} در برابر "مکان" را از سوی دیگر مشخص می‌سازد. این چارچوب، دیدگاهی برای تفکر انتقادی در مورد سیاست‌های ضد فقر به دست می‌دهد.

۱) فرایندگرا در برابر پیامدگرا

رویکرد فرایندگرا در برابر پیامدگرا در سیاست دولتی، حاکی از وجود کشاکشی اساسی میان دیدگاه‌های نیاز-مبنا و دارایی-مبنا برای توسعه اجتماع محلی است. رویکرد پیامدگرا میان رفاه مردم^{۱۳} و "مکان" تفاوت می‌گذارد. برای مثال، این رویکردها مردم را مستقیماً از طریق یارانه‌های دولتی و قطع نظر از مکان زندگی آن‌ها هدف قرار می‌دهند. به همین ترتیب، مکان-هدفی، رویکرد سیاست‌گذاری رایج با پیامد خاص کالبدی است و به اثرات آن بر روی مردم بی‌توجه است. با وجود این، رویکرد دارایی-مبنا در توسعه اجتماع محلی، فرایندگرا می‌باشد و باعث ظرفیت‌سازی می‌شود. ظرفیت‌سازی به بسیج دارایی‌های اجتماعی، مالی (Servon, 1998) و کالبدی اجتماع محلی کمک می‌کند. ارزیابی این دارایی‌ها با نحوه تعریف آن‌ها رابطه تنگاتنگی دارد. در این مورد، دو سؤال مربوط به هم در این مقاله عنوان می‌شود. اولی در مورد سرمایه اجتماعی و معنی آن برای متولیان مختلف آن است و دومی به رابطه میان سرمایه اجتماعی و کالبدی مربوط می‌شود.

گرچه سرمایه اجتماعی، مفهومی مبهم و بحث‌انگیز باقی مانده، اما همچنان به عنوان "آیة‌ای مردمی" به رسمیت شناخته می‌شود (Wallis, 1998). مشکل بتوان بدون ارزیابی ادراک مردم از سرمایه اجتماعی، به ظرفیت‌سازی فکر کرد. والیز (۱۹۹۸) دیدگاه‌های چهار گروه از مردم را در مورد سرمایه اجتماعی به اختصار بیان داشته است. این دیدگاه‌ها وجوه مشترکی در مورد سرمایه اجتماعی به مثابه فرایندی جمعی دارد. با وجود این، هیچ یک از این تعاریف به نتیجه نهایی نرسیده است، کما این که در مورد رویکرد نیاز-مبنا هم معمولاً همین طور بوده است.

برای مثال، "فرهنگیان و دانشگاہیان"، سرمایه اجتماعی را به مثابه فرایند مشارکت مردم تعریف می‌کنند. برای این گروه، مشارکت مدنی، در به حرکت واداشتن محله‌های فقیرنشین مهم است (Putnam, 1993). به عقیده پاتنم^{۱۴} موفقیت نخستین گام‌های توسعه اقتصادی، شدیداً به تقویت جنبش‌ها و انجمن‌های مدنی وابسته است که از طریق کنش جمعی، پرورش مردم سالاری را به دست مردم میسر می‌کند. وی توجه خاصی نسبت به دو نوع فرایند، به نام‌های "سرمایه به هم پیوستگی"^{۱۵} یا پیوندهای "درونی" میان افراد و "سرمایه اتصالی"^{۱۶} یا روابط بیرونی میان گروه‌ها نشان می‌دهد. این فرایندهای "متداخل" بر مجموعه‌ای از پیوندهای غیررسمی محلی متکی هستند و به صورت عوامل شتاب‌دهنده برای بسیج سرمایه مالی، انسانی و کالبدی عمل می‌کنند.

"حمایت‌کنندگان" فعال محلی بر این باورند که سرمایه اجتماعی (به عنوان دارایی) به این دلیل مهم است که فرایندی برای "تقویت متقابل" می‌باشد. آن‌ها استدلال می‌کنند که سرمایه اجتماعی برای ظرفیت‌سازی اهمیتی اساسی دارد، زیرا مشکلات متعدد اجتماعات



نیازها اساساً دوگانه هستند: مردم- مبنا یا مکان- مبنا. سیاست دولتی معمولاً میان نیازهای مردم در برابر مکان تمایز قائل شده (Winnick, 1969) و برای رفاه آنها سیاست‌های مستقلی را اتخاذ کرده‌است. این مقاله با استفاده از ماتریسی که حاوی تقسیمات دوگانه نیاز- دارایی و مردم- مکان می‌باشد، به بررسی تفاوت‌های میان رویکرد دارایی- مبنا در برابر نیاز- مبنا می‌پردازد. جدول شماره ۱، چهار وضعیت قابل تصور برای سیاست را نشان می‌دهد: (۱) نیاز- مبنا، مردم‌گرا؛ (۲) دارایی- مبنا، مردم‌گرا؛ (۳) نیاز- مبنا، مکان‌گرا؛ (۴) دارایی- مبنا، مکان‌گرا. بعد افقی به دو نوع سیاست رفاه مردم یا مکان تقسیم شده‌است. بعد عمودی، رویکرد نیاز و دارایی را نشان می‌دهد. همچنین این مدل مفهومی، چگونگی دگرگونی سیاست‌های ضد فقر در طول زمان را به تصویر می‌کشد.

در ادامه برای توصیف ویژگی‌هایی که در مقدمه طرح شد، این وضعیت‌های ممکن مورد بحث قرار خواهند گرفت. هدف سیاست‌های نیاز- مبنای مردم‌گرا، افراد فقیر بدون توجه به مکان زندگی آنها می‌باشد. هدف سیاست‌های نیاز- مبنای مکان‌گرا، مکان‌ها در مقابل افراد است. چهار وضعیتی که برای سیاست فرض شد، بینش‌هایی نسبت به روابط اهداف/ ابزاری سیاست دولتی و اهمیت آن برای مدیریت شهری به دست می‌دهد. وجوه تمایزی که در ابعاد افقی و عمودی ماتریس در نظر گرفته شده، این روابط را روشن می‌کند. بعد عمودی زیرعنوان سیاست‌های مردم، گذار از سیاست استحقاق را به سوی توانمندسازی نشان می‌دهد. این وجه تمایز، بیانگر تغییر دیدگاه از نیاز به سوی دارایی نیز می‌باشد. بعد عمودی زیر عنوان سیاست‌های مکان، به طور ضمنی گذار سیاست از هدف گیری جغرافیایی به سمت بسیج منابع برای مکان را نشان می‌دهد. سیاست‌های نیاز- مبنای مردم و مکان، به دنبال پیامدهای خاص از طریق مداخلات خاص از بالا به پایین یعنی توزیع مجدد درآمد، حواله‌های مسکن و خانه سازی دولتی هستند. در این مقاله، هر دو نوع، به عنوان نمونه‌هایی از سیاست‌های پیامدگرا مورد نقد و بررسی قرار خواهند گرفت.

نوع سیاست دولتی

مکان	مردم	
هدف گیری جغرافیایی بازی مجموع صفر نوسازی شهری خانه سازی دولتی کمک‌های بلاعوض دولتی برای توسعه اجتماع محلی	هدف گیری اجتماعی استحقاق خدمات رفاهی کوپن‌های مواد غذایی اعانات	نیاز

رویکرد

سرمایه کالبدی بسیج منابع برای مکان انجمن‌های توسعه اجتماع محلی	سرمایه اجتماعی توانمندسازی سرمایه به هم پیوستگی سرمایه اتصالی	دارایی
---	--	--------

جدول شماره ۱. رویکرد سیاست و پیامد مربوط به هدف (وضعیت)

محلی فقیر، یکدیگر را تشدید می‌کنند و لذا شکلی از سازوکار برای مقابله اجتماعی با آنها ضرورت پیدا می‌کند. این فرایند به سه شکل اجتماعات محلی را یاری می‌دهد: تبادل اطلاعات، رابطه متقابل تعمیم یافته، و هنجارها و ارزش‌هایی که حافظ نظم اجتماعی هستند. سیاست‌های نیاز- مبنا تا حدود زیادی، این ابعاد را به علت بی اعتمادی شدید عمومی و تأکید بر پیامد نادیده گرفته‌است. اعتماد و رابطه متقابل می‌توانند همانند چسب اجتماعی عمل کنند و کنش جمعی، مشارکت شهروندان و افزایش سرمایه اجتماعی را تسهیل نمایند. سیاست‌های نیاز- مبنا نوعاً نیازمندان را بدون توجه به ظرفیت‌های جمعی، قابلیت‌ها و منابع یا امکاناتی برای بهبود زندگی آنها در نظر می‌گیرد. بر اساس این دیدگاه، افراد فقیر برای رفاه خود تا حد بسیاری به کمک‌های دولت وابسته‌اند. چنانچه حتی توجه خاص به برنامه‌های شهرهای نمونه^{۱۵} دهه شصت در آمریکا که خواهان مشارکت ساکنان محله در فرایند تصمیم‌گیری بود، به دلیل وجود تضاد در تقسیم قدرت میان مردم و شهرداری، همچنان مسأله‌ساز باقی ماند (Frieden and Kaplan, 1975). مردم به عنوان دارایی، قادر به تبادل اطلاعات و گسترش شبکه‌های رابطه متقابل و اعتماد هستند، در حالی که مردم به عنوان افراد نیازمند، خود در رأس اهدافی قرار می‌گیرند، که باید به آنها دست یافت.

سومین دیدگاه در مورد سرمایه اجتماعی متعلق به فراهم آوردن کمک‌های بلاعوض از قبیل: متخصصان و سیاست‌سازان هستند. این گروه‌ها نوعاً به سرمایه اجتماعی به صورت آمیزه‌ای از روابط رسمی، نظیر روابط میان انجمن‌های محلی، سازمان‌های غیرانتفاعی و شهرداری می‌نگرند. این برداشت از سرمایه اجتماعی به عنوان دارایی اجتماع محلی، بر سازمان‌های مردمی محلی تأکید دارد. در این مورد، نهادهای محلی یعنی انجمن‌های توسعه اجتماع محلی به ذهن می‌آیند که به صورت مؤسساتی، اتصال میان اجتماعات محلی و شهرداری یا بانک‌ها را به عنوان منابع مالی سرمایه، برقرار یا تسهیل می‌کنند. همان طور که والیز می‌گوید این تعریف به برداشت پاتنم از سرمایه اتصالی شباهت دارد. این فرایند که روابط متقابل را به عنوان دارایی اجتماعی افزایش می‌دهد، در تضاد با پیامدهای خاص یا نتایج نهایی است.

دیدگاه چهارم متعلق به متخصصان است که سرمایه اجتماعی را فرایند رابطه سازی تلقی می‌کنند. تاریخچه و هدف مشترک به مثابه دارایی، به اجتماعات محلی کمک می‌کنند تا بر چالش‌های همیاری فایق آیند و با هم رابطه برقرار کنند. مراجعه، وابستگی و همکاری، سطوح متفاوتی از مشارکت را در فرایند رابطه سازی ایجاد کرده و انواع گوناگونی از پیوندها را برای اجتماعات محلی از کوتاه مدت تا بلند مدت، برقرار می‌کنند. برعکس، سیاست دولتی نیاز- مبنا بر پیامدهای نهایی تکیه دارد و به نیازهای خاص نظیر برابری درآمد، آموزش و مراقبت‌های بهداشتی می‌پردازد. این

محافظه‌کارانه نیز مورد نقد قرار گرفته است، زیرا قضاوت‌های سختی در مورد افراد فقیر اعمال می‌کنند و از این‌رو، حمایتی از افراد غیر مستحق به عمل نمی‌آورند. بنابراین، هر دو موضعگیری غیر قابل دفاع است، زیرا یکی معیاری تعیین نمی‌کند و دیگری معیارهایی "خودسرانه" برای رسیدن به نتیجه مطلوب وضع می‌نماید.

نقد سیاست‌های مردم‌گرا درباره موضوعات اخلاقی، برخی را نیز متقاعد ساخته که نقش دولت باید "روحیه‌سازی" یعنی ساختن ظرفیتی جدید به جای "کشورداری" باشد (Will, 1983). در عین حال که سیاست‌های نیاز-مبنای مردم‌گرا، تأثیر مکان بر روی بهزیستی کلی مردم را کاملاً تأیید نکرده، سیاست‌های مکان، مسائل اجتماعی را نادیده گرفته است. غفلت از ادغام مسائل مربوط به مردم و مکان، از احتمال موفقیت آن‌ها در کاهش فقر کاسته است.

سیاست‌های نیاز-مبنای مکان‌گرا (پیامدگرا)

مکان-هدفی نمونه دومین مجموعه از سیاست‌هایی است که هدفشان کمک غیرمستقیم به نیازمندان از طریق یاری رساندن به مکان‌های آن‌هاست (به جدول شماره ۱، محل تلاقی "مردم" و "نیاز" نگاه کنید). برنامه‌های متنوع دولت مرکزی از "تقویت گرایی مکان" حمایت کرده‌است (Snow, 1995; Kleinberg, 1995). نمونه‌هایی از این سیاست‌ها در آمریکا، نوسازی شهری، برنامه‌های عملیاتی اجتماع محلی^{۱۸}، کمک‌های بلاعوض دولتی برای توسعه اجتماع محلی^{۱۹} و برنامه‌های شهرهای نمونه به عنوان بخشی از برنامه جامعه بزرگ^{۲۰} می‌باشند.

کلاینبرگ (۱۹۹۵) میان سیاست‌های مکان-هدفی یعنی کمک‌های بلاعوض دولتی برای توسعه اجتماع محلی، برنامه‌های شهرهای نمونه و نوسازی شهری، بر مبنای اثرات آن برای مردمی که هدف سیاست‌ها بوده‌اند، تمایز قائل می‌شود. برای مثال، برنامه‌های شهرهای نمونه، خدمات اجتماعی برای افراد فقیر مرکز شهر تدارک دید، در حالی که نوسازی شهری اساساً به حال "منافع قشرمرفه" مفید واقع شد و به بهای جابه جایی افراد فقیر انجام گرفت. کمک‌های بلاعوض دولتی برای توسعه اجتماع محلی، بیشتر بر روی "مناطق مسکونی قدیمی شهرهای مرکزی که معمولاً به دلیل کالبدی و کیفی، ما بین محله‌های ویران و کم درآمد مرکز شهر و محله‌های مرفه‌تر مناطق بیرونی شهر قرار دارد"، متمرکز شده‌اند (Kleinberg, 1995: 218). او اظهار می‌دارد که مزایای کمک‌های بلاعوض دولتی برای توسعه اجتماع محلی در مناطق بی‌رونق، عمدتاً با جلوگیری از نابودی جدی آن‌ها، از طریق بهسازی کالبدی مؤثر افتاد.

سیاست‌های مکان‌گرا به اندازه‌ای که سیاست‌های مردم‌گرا مداخله دولت را توجیه می‌کنند، مزایایی دارند. این مزایا باید به

سیاست‌های نیاز-مبنای مردم‌گرا (پیامدگرا)

سیاست‌های نیاز-مبنا دوگانه هستند: به مردم از طریق فایده رساندن به مکان‌های آن‌ها به طور مستقیم یا غیرمستقیم کمک می‌کنند. در جدول شماره ۱ این نوع از سیاست، در جایی که مردم و نیاز با هم تلاقی دارند، به تصویر درآمده است. پرداختن به نیازهای مستقیم مردم، توجیهی برای هدف‌گیری اجتماعی به عنوان سیاست ضد فقر رایج است. دولت با کمک به نیازمندان از طریق ابزارهای گوناگون، یعنی اعانات، تأمین اجتماعی، بن‌ها و کوپن‌های مواد غذایی، برنامه‌های کمک مستقیم دولتی را مقرر می‌کند. نتیجه‌ای که از این برنامه‌ها انتظار می‌رود آن است که کمک مستقیم موجب بهبود رفاه مردم فقیر خواهد شد. با وجود این، نقطه ضعف این سیاست‌ها آن است که باعث تداوم فرهنگ "استحقاق" یا وابستگی می‌شود. استحقاق به عنوان پیامد سیاست‌های مردم-هدفی، به طور ضمنی به برابری اشاره دارد و خواهان توزیع مجدد ثروت ملی از طریق شناسایی نیازمندان بر اساس مجموعه‌ای از شاخص‌ها، یعنی رابطه آن‌ها با خط فقری خاص می‌باشد. موارد استحقاق رفاه، شامل یارانه‌هایی چون کوپن‌های مواد غذایی، اعانات، مقرری برای سرپرستی کودکان و مراقبت بهداشتی، بن‌ها و بخشودگی مالیاتی به افراد فقیر بدون توجه به مکان زندگی آن‌ها می‌باشد.

سیاست‌های نیاز-مبنای مردم‌گرا، شامل تقسیم درآمد دولتی، بودجه‌های مقوله‌ای یا کمک‌های اعتباری، نوعاً نشانه‌های فقر را هدف قرار داده است. گرچه توزیع مجدد ثروت در میان لیبرال‌ها و محافظه‌کاران سیاسی طرفدارانی دارد (Lemann, 1994)، اما افرادی نیز در مورد آن تردید می‌کنند و به دلیل اشاعه وابستگی رفاه و کارایی اقتصادی، به نقد آن می‌پردازند. برای مثال، سولو (2000)، Solow، کارایی نظام رفاه آمریکا را در کاهش فقر، با توجه به نتایج نه چندان موفق آن در پرداخت و جوه به افراد فقیر زیر سؤال می‌برد. او رسیدن به هدف به دقت تعیین شده و "افراط در کمک‌ها" به منظور پخش کردن در سطح منطقه را که ممکن است به کل اقتصاد آسیب برساند، بعید می‌داند؛ خاصه آن که افزایش عایدات دولتی به مالیات نیز وابسته باشد. این امر بنا به گفته سولو مایه رکود اقتصادی خواهد شد.

دومین انتقاد از سیاست‌های پیامدگرا نظیر رفاه گرایی^{۲۱} به آنچه که مید (Mead, 1986) "بی بند و باری" به جای "تعهد" می‌نامد، می‌پردازد. مید استدلال می‌کند که بی بند و باری، مستلزم حس بی‌خیالی یا دلسردی نسبت به ترقی اجتماعی و تلاش برای شکستن چرخه فقر از طریق خود مختاری است. تعهد، مستلزم انسجام اقتصادی در روند کلی اقتصادی است. مید از اقدامات آنی لیبرال‌ها انتقاد می‌کند، زیرا با زدودن همه "قضاوت‌های ارزشی" از رفتارها، در نهایت به "رژیمی بی بند و بار" می‌انجامد. اقدامات آنی

شهر برای ساکنان آن، از طریق طرح خانه سازی مطابق با استاندارد گرایش داشته است. از جمله نتایج ناخواسته اجتماعی و سیاسی این طرح‌ها، جابه جایی افراد فقیر به علت افزایش ارزش مستغلات است، که موجب شد شبکه‌های اجتماعی موجود در آن مناطق، به عنوان بخشی از دارایی آن‌ها از هم پاشیده شود. پژوهشگران، از عواقب اجتماعی- اقتصادی و عاطفی ناشی از جابه جایی مردم از محله‌هایشان شواهدی به دست داده‌اند (Goodman, 1972; Marris, 1974; Frieden and Sagalyn, 1989). اصطلاحات "جبرگرایی کالبدی" یا "بوم‌شناختی" در انتقاد از تلاش‌های سیاست‌سازان و برنامه‌ریزانی وضع شده که با تکیه بر پیامدهای خاص کالبدی، به بهبود کیفیت زندگی مردم در زاغه‌ها تمایل داشته‌اند (Gans, 1968). فرض‌های رایجی که فقر را به مکان ربط می‌دهند و تحرک افراد فقیر را به عنوان راه عملی کاهش فقر قلمداد می‌کنند، معمولاً برای پرداختن به موضوعات اجتماعی بسیار انتزاعی هستند. این فرض‌ها شبکه‌های اجتماعی میان افراد فقیر را نادیده می‌گیرند و از این رو، راه حل بیکاری، فقر و فلاکت را در جا به جایی افراد فقیر از مناطق فقیر می‌بینند. در اصل، سیاست‌های مکان- مبنای دهه شصت که بر بهسازی کالبدی تأکید دارد، عمدتاً دو موضوع را نادیده گرفتند: (۱) واگذاری مسؤلیت و اختیارات قانونی و (۲) نادیده گرفتن مسائل مورد توجه اجتماعی (Frieden and Kaplan, 1975). این دو موضوع، سعی در پرداختن به عواملی داشتند که در برنامه‌های قبلی مکان- مبنای از قلم افتاده بود. هدف آن بود تا واگذاری بودجه‌ها و یارانه‌های دولتی، به مستحقان و نیازمندان و نه به افراد دیگر (مالکین و موجران) تعلق گیرد و در عین حال از بهره‌وری ملی^{۱۶} نگاهد (Edel, 1980; Solow, 2000).

برنامه‌های مکان‌گرا، گذاری اساسی از اهداف صرفاً کالبدی (نوسازی شهری) به سمت برنامه‌هایی با اهداف گسترده‌تر اجتماعی- سیاسی (شهرهای نمونه) را تجربه کرده‌اند. آن‌ها خواهان "محرومیت زدایی از زاغه‌نشینان و زاغه‌ها" بودند (Gans, 1968). این تلاش‌ها به برنامه‌های شهرهای نمونه دهه شصت انجامید، که سعی داشت خطاها و نارسایی‌های سیاست‌های پیشین را جبران کند. هماهنگی میان- دولتی، بر مشارکت سیاسی و اجتماعی افراد فقیر در جهت بهسازی محله‌هایشان تأکید دارد. پراکندگی، دوباره کاری و استفاده نادرست از منابع، در سطوح گوناگون دستگاه‌های دولتی، نیاز به هماهنگی میان- دولتی را محرز ساخت، با این حال به حل کشاکش روزافزون میان "وعده" و "عمل" موفق نشد. مشارکت شهروندان و دخالت آن‌ها در فرایند تصمیم‌گیری محلی تحقق نیافت، زیرا با مقاصد شهرداران برای افزایش نقش آن‌ها در فرایند تصمیم‌گیری محلی برخورد پیدا کرد. شهرداران و سایر مقامات رسمی منتخب، بر بودجه‌های دولت مرکزی که طی دهه‌های پنجاه و شصت به

طیف وسیعی از مسائل کالبدی و اجتماعی- اقتصادی مناطق نیازمند یعنی، "بازارهای کساد"، نقاط فقر شدید، "گتوها"، محله‌های اسپانیایی نشین^{۱۷} و غیره پاسخگو باشد. تصمیم‌گیران در مورد کمک به مناطق فقیر بر سر دو راهی قرار گرفته‌اند و آن را به تدوین سیاست‌های مربوط به کارآفرینی برای مردم، یا واداشتن آن‌ها به کار محدود کرده‌اند. سیاست دولتی ضد فقر، جمع میان این دو حق انتخاب را ناممکن می‌داند. سیاست‌های ترجیحی دولت^{۱۸} و سیاست تسامح، مواردی هستند که در آن اولویت‌های مکان- مبنای مردم- مبنای، در نهایت ماهیت کمک‌های دولتی را مشخص می‌سازد. دولت در سناریوی سیاست‌های ترجیحی خود، ممکن است بخواهد مناطق فقیر را بر مبنای مقایسه امتیازات نسبی آن‌ها از فلاکت نجات دهد، یا ممکن است سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی در آن مناطق یعنی مناطق ویژه کسب و کار^{۱۹} را تسهیل کند. در این مناطق، کمک‌های دولت نظیر بخشودگی مالیاتی، اغلب به سود یک منطقه، اما به هزینه مناطق دیگر انجام می‌شود.

مزایای مربوط به مکان می‌تواند برای اجتماع محلی، سهولت دسترسی به مشاغل را فراهم آورد، درحالی که سیاست تسامح با تحمیل مسؤلیت سنگین بر دوش خود مردم، منتظر شرایط بهتر بازار^{۲۰} می‌شود. چنانچه شرایط بازار بهتر نشود، ممکن است مردم برای اشتغال، تصمیم به نقل مکان بگیرند. در غیر این صورت، در جای خود می‌مانند و با پذیرش هرگونه احتمال خطر، سعی می‌کنند تا بر وضع اسفناک خود غالب شوند. پاره‌ای از اوقات این کوشش‌ها نتیجه داده‌است. پژوهشگران در سال‌های اخیر به مناطق فقیر از دریچه‌ای جدید نگریسته‌اند. برای مثال، پرت^{۲۱} و همکارانش (۱۹۹۹) توان رقابتی مناطق مرکزی شهر را بر محور چهار مقوله اصلی به ترتیب، نقل کرده‌اند: (۱) مکان، (۲) نیروی کاری که به اندازه کافی استفاده نشده، (۳) بازار محلی فاقد خدمات کافی، (۴) مناطقی برای جمع شدن رقابتی شرکت‌ها. تلقی گتو به عنوان یک منبع، که به شدت با تصورات مرسوم منفی در مورد فلاکت و نومییدی در تضاد است (Goldsmith, 1974).

نارسایی یارانه‌های مکان‌همانند یارانه دادن به مردم به صورت فردی است. منتقدان سیاست‌های مردم‌گرا، نظیر آن انتقادات را نسبت به برنامه‌های مکان‌گرا در زمینه کارایی اقتصادی و غفلت آن‌ها از مسائل اجتماعی و اقتصادی با تأسف ابراز کرده‌اند (Snow, 1994; Frieden and Kaplan, 1975). اعتبار و اثربخشی سیاست‌های مکان‌گرا در طول زمان، با طرح مباحث مربوط به "مجموع صفر" و رشد در مقابل توزیع مجدد، زیر سؤال رفته است. لمان^{۲۲} این نکته را روشن ساخته است: تقریباً هر تلاشی برای احیای گتوها، به عنوان حرکت نمایشی متفاوت از برنامه‌های نامعقول گذشته دولت قلمداد شده است. برای مثال، طرح‌های نوسازی شهری چند دهه گذشته، به بهسازی شرایط کالبدی مناطق مرکزی

تشکل و سازماندهی اجتماع محلی گشوده است (Arefi, 1999; Ostrom, 1997; Gittel and Vidal, 1998). برخی از آنها امکان تولید سرمایه اجتماعی از طریق افزایش سرمایه کالبدی را بررسی کرده‌اند. این مطالعه نشان داده، برنامه‌هایی که باعث پیشبرد سرمایه کالبدی می‌شود، ممکن است نقش شتاب دهنده در تولید سرمایه اجتماعی از طریق مشارکت نهادهای محلی در فرایند تصمیم‌گیری داشته باشند. به عقیده اُسترام^{۲۲} و کلاگ^{۲۳} (۱۹۹۷) "سرمایه اجتماعی به شکل نهادهای محلی، برای سرمایه کالبدی و سرمایه انسانی جهت داشتن تأثیری ماندگار، مکملی ضروری به حساب می‌آید." با وجود این، الگوهای افزایش یا تولید آن‌ها به نحو چشمگیری از هم متفاوت است. در واقع، سرمایه اجتماعی و سرمایه کالبدی در جهت‌های معکوس افزایش می‌یابند.

بنا به گفته بیتس (Bates, 1990) شکل‌گیری سرمایه، مستلزم خودداری از مصرف منابع فعلی و استفاده از آن‌ها برای افزایش امکانات مصرف [یا تولید] در آینده است. این امکان وجود دارد تا از مصرف فعلی سرمایه کالبدی (به جای سرمایه اجتماعی) برای افزایش آن در آینده صرف نظر کرد. افزایش سرمایه کالبدی می‌تواند به شیوه‌های دیگری انجام شود. در این خصوص می‌توان به تبدیل زمین‌های خالی به کاربری‌های جدید، استفاده مجدد سازگار با بناهای قدیمی، تعمیر راه‌های قدیمی و بهسازی پیاده‌روها، شامل طیفی از راه‌های انتخاب برای استفاده از منابعی که به منظور افزایش امکانات تولید در آینده حفظ شده، یا ایجاد سرمایه کالبدی اشاره کرد.

در حقیقت، اوج گرفتن آنچه که این روزها در طراحی شهری پارادایم "فروش شهر" خوانده می‌شود، بیانگر این مکتب فکری است، که در آن بسیج دارایی‌های کالبدی استفاده نشده یا به اندازه کافی استفاده نشده اجتماع محلی، ممکن است آن مکان‌ها را بیشتر بازار پسند کند. نمونه‌های داخلی و جهانی این رویکرد فراوان هستند. در این خصوص می‌توان به طرح سرآمد چند میلیارد دلاری جزیره "داگز"^{۲۴} در بریتانیای کبیر اشاره کرد. داکلندز لندن^{۲۵} که به عنوان "شهری در درون یک شهر" نیز شناخته شده، در دوره‌ای از همکاری جهانی میان مؤسسات بزرگ مالی نظیر کردیت سویس^{۲۶}، فرست بوستن^{۲۷} و سیتیبانک^{۲۸}، بزرگترین و گسترده‌ترین طرح توسعه شهری دهه هشتاد اروپا را به نمایش درآورده است.

اما آیا این امکان برای یک اجتماع محلی (یا برای یک سیاست‌ساز) وجود دارد تا از مصرف فعلی منابع اجتماعی خود به منظور تولید یا افزایش سرمایه اجتماعی در آینده، خودداری کند؟ جواب این سؤال، تفاوت‌های اساسی میان سرمایه کالبدی و اجتماعی را آشکار کرده و دلیل پیشنهاد مکمل بودن این دو را به جای جایگزینی آن‌ها در فرایند ظرفیت‌سازی روشن می‌کند. اُسترام (۱۹۹۷) سه دسته تفاوت میان سرمایه اجتماعی و سرمایه کالبدی قائل

سمت اجتماعات محلی، آن هم به مقدار روزافزون جاری شد، نظارت بسیار محدودی داشتند (Frieden and Kaplan, 1975:71). این مسائل تا اندازه‌ای تغییر شکل سیاست‌های نیاز-مبنای مکان‌گرا به رویکرد دارایی-مبنا را توجیه کرده است.

۲) جامع در برابر مقوله‌ای

دومین ویژگی رویکرد دارایی-مبنا برای توسعه اجتماعی محلی، جامعیت آن است. سیاست‌های نیاز-مبنا نوعاً مقوله‌ای هستند و نشانه‌های فقر را هدف قرار می‌دهند. رویکرد مقوله‌ای که فقر را در حد مسائل کوچک ساده می‌کند، نشانه‌های آن را به طور جدا از هم در نظر گرفته و هم‌پیوندی و پویایی مسائل اجتماع محلی را نادیده گرفته است (Baker, Chaskin, and Wynn, 1996). حتی تقسیم درآمد دولتی که جایگزین بودجه‌های مقوله‌ای شده، نتوانسته نیازهای محلی را با منابع محلی کاملاً منسجم کند. با وجود این، رویکرد دارایی-مبنا، نسبت به مسائل اجتماع محلی، جامع‌نگر است و برخلاف رویکرد مقوله‌ای، به دنبال ظرفیت‌سازی است.

انسجام دارایی‌های مردم-مبنا و مکان-مبنا (سرمایه اجتماعی و کالبدی) به طور روزافزون گرایش به آن دارد تا بخشی از فرایند ظرفیت‌سازی محلی شود. کوبیش^{۲۹} و همکارانش (۱۹۹۵)، بر همیاری میان مؤلفه‌های منابع محلی در فرایند شکل‌گیری اجتماعات محلی تأکید می‌کنند. گروهی از ساکنان محله کرنشاو^{۳۰} در لس‌آنجلس، در تلاش برای صورت‌برداری و بسیج دارایی‌های آنان، فهرستی از منابع، استعدادها و ذخایر پنهان اجتماع محلی تهیه کرده‌اند. آن‌ها این تلاش را در تقابل با برآورد نیازها که حاکی از کمبودهای اجتماع محلی است^{۳۱} قلمداد می‌کنند (Times, 1999; Los Angeles). گرنٹ (Grant, 1991) در تدوین راهبرد برای مؤسسات بازرگانی، از نظریه منابع-مبنای بهره‌رقابتی^{۳۲} به منظور تمایزگذاری میان رویکرد نیاز-مبنا در برابر منابع-مبنا استفاده می‌کند. او تأکید دارد که منابع و قابلیت‌های یک مؤسسه بازرگانی ممکن است مبنای استوارتری برای شناخت هویت آن باشد. هر چه انسجام دارایی‌های کالبدی و اجتماعی یک اجتماع محلی بیشتر شناخته شود، لزوم بررسی تفاوت‌های میان این دو بیشتر می‌شود. چه چیز این تفاوت‌ها را به وجود می‌آورد؟ در پاسخ به این پرسش بهتر است ابتدا تمایز مفهومی میان سرمایه اجتماعی و سرمایه کالبدی روشن شود. به طور کلی سرمایه کالبدی، موجودی منابع مادی از قبیل مسکن، راه‌ها، پارک‌ها و فضای عمومی را شامل می‌شود، در حالی که سرمایه اجتماعی بنا را بر "شناخت، تفاهم، نهادها و الگوهای کنش متقابل مشترک" می‌گذارد (Ostrom, 1997). مطالعات سال‌های اخیر، دریچه‌ای به روی گونه‌شناسی سرمایه اجتماعی، مکمل بودن آن با سایر انواع سرمایه و نقش آن‌ها در



دولتی در سراسر کشور" زیر سؤال می‌برد. نویسنده با طرح این سؤال که "اگر آنها یکی از بدترین طرح‌های خانه‌سازی دولتی کشور را فرو ریختند و مردم نمی‌خواستند آنجا را ترک کنند، چه پیش می‌آمد؟" دلایل مخالفت با این اقدامات در سطح کشور را بیان می‌کند. دلایلی که مردم برای مقاومت در برابر جابه‌جایی ذکر می‌کنند، به طور ضمنی بر شکل‌های خاصی از سرمایه اجتماعی اشاره دارد. این عبارات اهمیت اعتماد و رابطه متقابل در محله‌های فقیرنشین را نشان می‌دهد: "او می‌تواند از پنجره، بلند حرف بزند تا با بیشتر افراد با نفوذ در زندگی خود ارتباط برقرار کند و وقتی خارج از خانه به کار مشغول است، می‌تواند برای مراقبت از چهار فرزندش روی آنها حساب کند." انواع گوناگون سرمایه اجتماعی، اهمیت شناخت توان اجتماع محلی از طریق پشتیبانی از نهادهای مدنی و تراکم و تنوع شبکه‌های محلی را به روشنی نشان می‌دهد. با وجود این، آنها چیز زیادی در مورد چگونگی امکان افزایش سرمایه اجتماعی پس از تشکیل آن، بیان نمی‌کنند.

شاید اینها برخی از دلایلی باشد که لزوم پرداختن به سرمایه اجتماعی و سرمایه کالبدی به طور جامع، به جای مقوله‌ای را مشخص می‌کند. رابطه میان سرمایه اجتماعی و سرمایه کالبدی همیشه واضح به نظر نمی‌رسیده است. حتی برخی سرمایه اجتماعی را برای اهداف توسعه اجتماع محلی مهم‌تر از سرمایه اقتصادی می‌دانند و استدلال کرده‌اند که انتخاب توسعه اجتماع محلی که عملی باشد، بیشتر از سرمایه کالبدی به سرمایه وابسته است (Putnam, 1993). پاتنم مشاهده کرد که سرمایه اجتماعی نقشی شتاب دهنده در بسیج منابع، یعنی سرمایه مالی، سرمایه کالبدی و سرمایه انسانی، در جهت دستیابی به اهداف بزرگ‌تر اجتماعی دارد (Wallis, 1998). عارفی (۱۹۹۹) در تحقیق خود، با مقایسه فرایند باز زنده‌سازی هشت محله در لس‌آنجلس دریافت که بهسازی کالبدی می‌توانست نقشی ابزاری در ایجاد سرمایه اجتماعی جدید داشته باشد. جنبه مکمل بودن سرمایه اجتماعی و سرمایه کالبدی برای توسعه اقتصادی محلی، به جای قابلیت جایگزینی آنها (Ostrom, 1997; Arefi, 1999) می‌توانست مبنایی برای سیاست‌های دولتی دارایی-مبنا باشد. سیاست‌های دارایی-مبنای مردم‌گرا، برخی از مسائل مربوط به جامعیت سرمایه اجتماعی و کالبدی را نشان می‌دهند. به منظور بررسی تفاوت‌های میان ابعاد جامع و مقوله‌ای دوگانگی دارایی/نیاز، سیاست‌های دارایی-مبنای مردم‌گرا معرفی شده و مورد بحث قرار گرفته‌اند.

سیاست‌های دارایی-مبنای مردم‌گرا (جامع)

این نوع سیاست که به ویژه در دهه‌های هشتاد و نود به طور بارزی اهمیت یافت، بر توانمندسازی به جای استحقاق و وابستگی رفاه تأکید دارد (به جدول شماره ۱، محل تلاقی "مردم" و "دارایی" نگاه

شده است (به جدول شماره ۲ نگاه کنید). نخست این که سرمایه کالبدی آسان‌تر از سرمایه اجتماعی مشخص و صورت برداری می‌شود. برخلاف روابط اجتماعی و شبکه‌های اعتماد و روابط متقابل که ممکن است ملموس نباشند، ساختمان‌ها، راه‌ها و پارک‌ها به وضوح به چشم می‌آیند. شاید این بتواند، دلیل اهمیت سیاست‌های مکان‌گرا نظیر طرح‌های نوسازی شهری را برای سیاستمداران و تصمیم‌گیران، به عنوان راه‌حلی با نتایج ملموس، به جای تلاش برای تولید یا افزایش موجودی فعلی سرمایه اجتماعی (که دشوارتر است) تبیین کند.

به عقیده استرام، دومین تفاوت میان سرمایه کالبدی و سرمایه اجتماعی، ارائه الگوهای متضاد انباشت و کاهش است. سرمایه کالبدی بر اثر استفاده یا مصرف بیش از حد در طول زمان از بین می‌رود، در حالی که سرمایه اجتماعی نه بر اثر استفاده بلکه به دلیل بی استفاده ماندن زایل می‌شود. برخلاف راه‌ها و ساختمان‌ها که بر اثر استفاده فرسوده می‌شوند، سرمایه اجتماعی، نظیر اعتماد و رابطه متقابل یا باورهای اجتماعی، بر اثر استفاده تقویت می‌شود. پاتنم و همکارانش این نکته را در کتاب عملی کردن مردم‌سالاری به وضوح نشان داده‌اند. سوم این که، سرمایه اجتماعی و سرمایه کالبدی الگوهای ماندگاری متفاوتی را نشان می‌دهند. در حالی که سرمایه اجتماعی به سهولت و به سرعت زایل می‌شود، جایگزینی آن نسبت به جایگزینی سرمایه کالبدی دشوارتر است. آثار مکتوب سرمایه اجتماعی، در مورد راه‌های ممکن برای تولید سرمایه اجتماعی جدید یا زایل کردن نا آگاهانه آن، بینش‌هایی به دست داده است. برای مثال، جا به جایی افراد فقیر به عنوان پیامد ناخواسته طرح‌های نوسازی شهری دهه‌های گذشته، در زوال سرمایه اجتماعی مناطق نیازمند نقش داشت. یاری‌رسانی به افراد فقیر از طریق بهسازی کالبدی بر ضد پایداری یا گسترش سرمایه اجتماعی در محله‌های محروم عمل کرد.

شکل‌گیری	ظهور	زوال / فرسایش
آسان	آسان	سخت
سخت	سخت	آسان

جدول شماره ۲. تفاوت‌های میان سرمایه کالبدی و سرمایه اجتماعی

راه‌حل‌های مقوله‌ای برای فقر، معمولاً محله‌های نیازمند را عاری از روح اجتماعی و شبکه‌های مدنی قلمداد می‌کنند. مردمی که در مکان‌های فقیرنشین زندگی می‌کنند به دفعات، بهای گزافی را در نتیجه سیاست‌های مبتنی بر این احکام کلی خام پرداخته‌اند. نمونه‌های آن، پیامدهای ناخواسته سیاست‌هایی است که در نهایت به جابه‌جایی افراد فقیر از محله‌های آنها و فروپاشی شبکه‌های محلی میان ساکنان می‌انجامد (Frieden and Sagalyn, 1989). ایک^۲ در مقاله اخیر خود در مجله وال استریت^۳ (دسامبر ۲۰۰۰)، اقدام دولت را برای تخریب متجاوز از صد هزار واحد مسکونی

علاوه بر این، توانمندسازی با تقویت شبکه‌های اجتماعی، فرصت‌های زندگی را افزایش می‌دهد.

سرمایه اجتماعی، از آن رو به توانمندسازی می‌پردازد که در بسیج‌داری‌های اجتماع محلی در اطراف "بیش مشترک" مؤثر است. نمونه‌های مشخص آن، ویژگی‌هایی است که پاتنم (۱۹۹۳) در مورد این‌داری‌ها، تحت عنوان "سرمایه به هم پیوستگی" و "سرمایه اتصالی" مطرح می‌کند. سرمایه اتصالی در حکم توانایی اجتماع محلی برای اعمال فشار بر بودجه‌های خارجی است، که گسترش پیوندهای بیرونی را برای تأمین بودجه رشد اقتصادی پایدار پیشنهاد می‌کند. در رویکرد مرسوم نیاز-مبنا برای توسعه اجتماع محلی که نخستین گام در تصمیم‌گیری از بالا به پایین می‌باشد، بر این قابلیت تأکیدی نشده است. به‌رغم آن، سرمایه به هم پیوستگی، براهمیت پیوندهای درونی در اجتماع محلی برای ظرفیت‌سازی تکیه می‌کند. در نتیجه شهرهای نمونه دهه هفتاد موفقی به نهادینه کردن واگذاری مسؤلیت به مردم، برای بسیج سرمایه اجتماعی در اجتماع محلی نشد. فرایند بسیج، به مثابه‌داری، به دلیل نبود اعتماد میان شهرداران و شهروندان ذینفع، به مانع برخورد. این دو دستگی میان مردم و مقامات شهر در دهه هفتاد گسترش یافت و ماهیت مسأله‌آفرین انسجام "استحقاق" با توانمندسازی را آشکار کرد.

برنامه‌های شهرهای نمونه به جای مشارکت مردم در فرایند تصمیم‌گیری، توفیق‌ناچیزی در بهبود همکاری میان-دولتی، بالا بردن کارایی تخصیص منابع میان مؤسسات دولت مرکزی، ایالتی و محلی، به حداقل رساندن دوباره کاری، تقسیم مسؤلیت‌ها و کاهش تشریفات اداری دولتی داشته‌اند. گرچه همین توفیق‌ناچیز در هماهنگی میان-دولتی، نقشی در ساده کردن تشکیلات کمک‌رسانی دولت مرکزی یا کاهش زمانبندی اجرای آن در محل، یا افزایش مشارکت شهروندان نداشت. در عوض، این برنامه‌ها تا حدودی در کمک به افراد فقیر و اقلیت‌ها، برای اشتغال در خدمات دولتی و دخالت در امور سیاسی شهری مؤثر بوده‌اند (Frieden and Kaplan, 1975: 267). همان‌طور که در بالا گفته شد، اصلاحات مقوله‌ای در زمینه هماهنگی دولتی، به دنبال راهبردهای جایگزینی مطرح شد که از یک سو همکاری مردم-دولت را تشویق کند و از سوی دیگر استعدادها و توانایی‌های محلی را بسیج نماید. این‌طور استنباط می‌شود که راهبردهای مناطق ویژه کسب و کار در خدمت این اهداف گسترده‌تر اجتماعی و اقتصادی می‌باشند.

در تلاش برای افزایش ظرفیت‌سازی محلی و ترویج "کارگرایی" به جای "رفاه‌گرایی" از طریق کارآفرینی برای مردم، مفهوم مناطق ویژه کسب و کار، جایگزین برنامه‌های شهرهای نمونه شد. دستگاه‌های دولتی محلی امید داشتند تا از طریق بخشودگی مالیاتی، فعالیت‌های اقتصادی را به مناطق فقیرنشین جذب کرده و با

کنید). ماهیت جامع توانمندسازی هم از شناخت مسؤلیت، پاسخگویی و مشارکت داوطلبانه (سرمایه اجتماعی) و هم مکان-مبنا بودن آن نشأت می‌گیرد. به بیان دیگر، بعد فضایی توانمندسازی، حس اجتماع و مکان را تقویت می‌کند. با وجود این، "استحقاق" مقوله‌ای است، زیرا به نیازها به طور جدا از هم و بدون توجه به دیگر مسائل اجتماعی یا فضایی مربوط به آنها می‌پردازد. توانمندسازی برخلاف استحقاق، گذار از تلقی مردم به عنوان یک مسأله (نیاز) به سمت نگرش به آن‌ها به عنوان راه حل (داری) را نشان می‌دهد. این گذار، نقشی فعال برای شهروندان فرض می‌کند تا جایگزین نقش در حال کاهش دولت در امور محلی شود. توانمندسازی برخلاف استحقاق و وابستگی رفاه، به طور ضمنی بر جامعیت اشاره دارد و دگرگونی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را پیشنهاد می‌کند.

"مشکل استحقاق رفاه" (Belcher and Fandetti, 1995) حاکی از کمبود فرصت است (Rainwater, 1970). این بحث شبیه به استدلال مید پیرامون "بی بندوباری" است. دستیابی افراد فقیر به فرصت‌ها و گریز آنها از فقر، تا اندازه‌ای به رشد شغلی (Belcher, 1992; Squires, 1989; Wilson, 1987) و تا حدودی به افزایش شبکه‌های اجتماعی (Gittel and Vidal, 1998; Putnam, 1993) وابسته است. استحقاق، به دلیل مضامین اقتصادی و اخلاقی، موجب رویارویی اجتماعی شده است. به این معنی که نارسایی‌های اقتصادی مربوط به استحقاق، سیاست‌سازان را به خود مشغول داشته، در حالی که ابعاد اخلاقی آن، تحمیل هزینه‌های سنگین اجتماعی بر جامعه را زیر سؤال برده است. محافظه کاری دوره ریگان به نحو بارزی روابط میان دولت و افراد فقیر را از طریق کاهش مستقیم پرداخت‌ها به افراد فقیر تغییر داد. بنا به گفته لویتان (Levitan, 1990) نسبت هزینه ضد فقر در دهه هشتاد از ۳/۸ درصد به ۲/۵ درصد کاهش یافت.^{۲۸} در اینجا سرمایه اجتماعی به عنوان ایده‌ای مردمی، اهمیت خودیاری و واگذاری مسؤلیت و پاسخگویی به مردم را نشان می‌دهد.

توانمندسازی در حکم سرمایه اجتماعی، مردم را به عنوان داری تلقی می‌کند و به طور ضمنی به معنی فرصت، مسؤلیت، پاسخگویی و مشارکت داوطلبانه است. توانمندسازی در تضاد با استحقاق است که وابستگی و بی بند و باری را تداوم می‌بخشد. دبرتین و گوتز (Debertin and Goetz, 1997) استدلال می‌کنند، اصلاح سیاست رفاه که به شدت پرداخت‌ها را به افراد محدود کرد، ممکن است به نحو مطلوبی موجودی سرمایه اجتماعی را که در تلاش‌های هماهنگ و روزافزون کلیساها، گروه‌های مدنی و افراد برای مشارکت داوطلبانه و خودیاری تأثیر گذاشته، به خصوص در اجتماعات محلی بزرگتر، بالا برد. وقتی به مردم اختیاراتی داده شود، آنها به طور داوطلبانه در فرایند تصمیم‌گیری شرکت می‌کنند.

تعهد، مشارکت و عزت نفس در میان افراد فقیر و میان مردم و مکان آنها بیشتر می‌شود. با این کار، لزوم انسجام سرمایه اجتماعی و سرمایه کالبدی در فرایند ظرفیت سازی محلی توجیه می‌شود.

۳. ابزارهای در برابر درونی

چه چیز جنبه‌های ابزاری سیاست‌های دارایی-مبنا را در برابر ابعاد درونی (ماهوی) آن، تشکیل می‌دهد؟ به طور کلی، دیدگاه "ابزاری"، دارایی‌های اجتماعی را به عنوان ابزاری برای دیگر اهداف نظیر توسعه اجتماعی محلی تلقی می‌کند. از این دیدگاه، سرمایه کالبدی و سرمایه اجتماعی ابزاری جدای از هم برای رفاه اجتماع محلی محسوب می‌شوند. سرمایه اجتماعی به تنهایی به عنوان نیروی محرکه سیاست‌های دارایی-مبنای مردم‌گرا آسیب پذیر است، زیرا (۱) به آسانی از میان می‌رود و (۲) به سختی یافت می‌شود و افزایش می‌یابد. وقتی سیاست‌های مکان-مبنا به دفعات، ساکنان را از محل اقامتشان جابه‌جا کند، سرمایه اجتماعی تا حد بسیاری از بین می‌رود. بنا به استدلال برنت (Berndt, 1977) چنانچه سیاست‌های دارایی-مبنای مکان‌گرا، پیچیدگی اجتماعی محیط‌های شهری معاصر را در نظر بگیرند، "محکوم به شکست هستند". سیاست‌های خاص دارایی-مبنا نظیر مناطق ویژه کسب و کار بر نیروهای اقتصادی محلی تأکید دارد، اما سرمایه اجتماعی را نادیده می‌گیرند. به هرز رفتن سرمایه مربوط به مناطق ویژه کسب و کار در محل، کارایی این مناطق را به عنوان راه حلی مؤثر برای فقر زیر سؤال می‌برد. عدم توجه کافی به سرمایه اجتماعی محلی به میزان زیادی در بازدهی کم آنها مؤثر بوده است. به این ترتیب، انسجام این دو نوع سیاست، در عین حال که بر توانمندسازی مردم تأثیر می‌گذارد، توسعه اجتماع محلی را رواج می‌دهد.

تجدید اهمیت سرمایه اجتماعی، ذهن سیاست‌سازان را به یافتن راه‌هایی مشغول کرده که باعث افزایش یا تولید سرمایه اجتماعی شود. این نکته به خصوص از این نظر قابل درک است که تولید سرمایه اجتماعی دشوارتر از افزایش سرمایه کالبدی است. با وجود این، پیوند میان سرمایه اجتماعی و کالبدی اطلاعات جالبی به دست می‌دهد که می‌تواند مبنایی برای بررسی مجدد افزایش سرمایه اجتماعی باشد. سرمایه کالبدی در حال افزایش، به طور ضمنی سرمایه اجتماعی را در برمی‌گیرد. با نگرش به رفاه از دیدگاه ابزاری، می‌توان سرمایه کالبدی در حال افزایش را، به عنوان ابزاری برای دیگر اهداف، یعنی تشکیل سرمایه اجتماعی تلقی کرد. در این خصوص، شواهد امید بخشی وجود دارد. بوتول و گیندرز (1997) (Bothwell and Gindroz) راه‌هایی را برای تولید سرمایه اجتماعی با تکیه بر سرمایه کالبدی بررسی کرده‌اند. آنها استدلال می‌کنند، آن گونه معماری که کنش‌های متقابل اجتماعی را تسهیل کند، می‌تواند با باز زنده سازی محل‌های اجتماع دولتی-خصوصی، باعث تقویت

کارآفرینی برای مردم، موجبات ماندن آنها را در محل فراهم آورند. این باور وجود داشت که کارسالاری، احساس "تعهد" را در میان مناطق فقیرنشین پرورش می‌دهد و به نوبه خود، به جای حس پاسخگویی، بی بند و باری را در آنها برمی‌انگیزد. اما ثابت شده که کارآفرینی برای مردم از طریق بخشودگی مالیاتی، به تنهایی برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی و تثبیت اقتصاد محلی کافی نیست. تصمیمات سرمایه‌گذاری برای فعالیت‌های اقتصادی، بر موجودی سرمایه کالبدی منطقه و کیفیت نیروی کار آن نیز متکی است. در واقع، شاید در مناطق ویژه کسب و کار، "شعارهای سیاسی" قوی‌تر از "وعده‌های عملی" از کار درآمدند (Miller, 1992; Riposa, 1996). به میزانی که ایجاد انگیزه برای فعالیت‌های اقتصادی با سایر امکانات نظیر تصمیم‌گیری برای بهسازی مکان همراه نباشد، احتمال افزایش نارسایی‌ها بیشتر می‌شود. این نارسایی‌ها، به سیاست‌های مردم‌گرا یا مکان‌گرا نسبت داده می‌شود که پیشتر درباره آنها بحث شد. همین استدلال در مورد مناطق ویژه کسب و کار نیز صادق است. در عمل، مشاغل جدید به جای نیروی کار غیرماهر محلی، به افرادی با مهارت‌ها و تحصیلات بالاتر واگذار می‌شود که به احتمال زیاد خارج از این مناطق سکونت دارند.

علاوه بر این، مفهوم مناطق ویژه کسب و کار به این نکته اشاره دارد که فقر فی نفسه، افراد فقیر، حاشیه نشین، یا طبقه پایین را از روند اصلی جامعه کنار می‌گذارد. نرخ بالای بیکاری، نیروی کار غیرماهر و تحصیلات پایین، در میان سایر موارد، بر کمبود فرصت‌های موجود برای محرومان مؤثر بوده است. کاساردا (Kasarda, 1998) اظهار می‌دارد، برای بسیاری از افراد فقیر غیرماهر، تمرکز محلی کمک‌های دولتی و خدمات اجتماعی می‌تواند عامل بازدارنده باشد. آن‌ها فایده‌نهایی ناچیزی را که از مهاجرت در ذهن دارند با هزینه‌های فرصت چشم پوشی از کمک‌هایی که در محل دریافت می‌دارند، مقایسه کرده و ماندن در محل را به صلاح خود می‌بینند.

به طور کلی سیاست‌های جذب‌کننده، مانند مناطق ویژه کسب و کار، متضمن توانمندسازی، افزایش سرمایه انسانی، تأمین فرصت‌های شغلی و اقتصادی برای افراد فقیر است که به پیوستن آنها به جامعه کمک می‌کند. ساکنان این مناطق نوعاً با مسائل دوگانه "انزوای اجتماعی" و جدایی‌گزینی فضایی از روند اصلی جامعه مواجهند (Goldsmith and Blakely, 1992). به همان اندازه که جنبه پردکننده فقر موجب جدایی‌گزینی اجتماعی و فضایی افراد فقیر می‌گردد، نیاز به انسجام سیاست‌های مردم-مبنا و مکان-مبنا احساس می‌شود. راه دیگر، ارائه تعریفی جامع‌تر از توانمندسازی است که سرمایه اجتماع محلی را شامل می‌شود و برای افزایش منابع تأمین بودجه خارجی به منظور بهسازی سرمایه کالبدی فشار وارد می‌کند؛ در این صورت، احتمال ایجاد حس پاسخگویی،

سرمایه اجتماعی شود.

انجمن‌های توسعه اجتماع محلی و مناطق ویژه توانمندسازی^۳ می‌توانند نقشی ابزاری برای افزایش سرمایه اجتماعی داشته باشند. این انجمن‌ها قادرند با اعمال فشار بر منابع، یعنی همیاری بخش دولتی - خصوصی، در فرایند تصمیم‌گیری محلی، حمایت اجتماعی را جلب کنند. مناطق ویژه توانمندسازی می‌تواند منابع را برای استعدادهای محلی و بخشودگی مالیاتی بسیج کنند. شناخت همیاری‌های محلی، رابطه میان دستگاه‌های دولتی محلی و سازمان‌های مذهبی اجتماع محلی، انجمن‌های محلی، مؤسسات غیرانتفاعی و مدارس^۴ بیانگر این اهداف است (Riposa, 1996; U.S. Department of Housing and Urban Development, 1994). مناطق ویژه توانمندسازی، شامل توسعه سرمایه انسانی از طریق سرمایه‌گذاری در زمینه آموزش، کارآموزی یا خدمات اجتماعی است (Sullivan, 1993). از طرف دیگر، این مناطق و انجمن‌های توسعه اجتماع محلی، می‌توانند کارایی سیاست‌های دارایی-مبنای خاص، نظیر مناطق ویژه کسب و کار را افزایش دهند. آنها قادرند در جهت انسجام سرمایه اجتماعی و سرمایه کالبدی محلی تلاش کرده و مجموعه‌ای از اهداف چند جانبه را بر مبنای همکاری مدنی، همیاری و مکان-هدفی دنبال کنند. به نظر پرتز (۱۹۹۹) محله‌های مرکزی شهر می‌توانند بر اساس دارایی‌ها، یعنی موجودی سرمایه اجتماعی (شبکه انجمن‌ها) و سرمایه کالبدی (زیرساخت‌های محلی) خود، رونق پیدا کنند.

عارفی (۱۹۹۹) با مطالعه برخی از محله‌های مرکز شهر لس‌آنجلس، شواهدی برای نقش شتاب‌دهنده بهسازی کالبدی-حتی اگر ناچیز باشد - در تولید سرمایه اجتماعی جدید در آن اجتماعات محلی ارائه داده است. تلفیق سرمایه اجتماعی و سرمایه کالبدی، به طور ابزاری، کارایی سیاست‌های نیاز-مبنای مردم‌گرا، به عنوان شیوه‌ای مؤثر برای غلبه بر وضع اسفناک افراد فقیر با سابقه‌ای طولانی را زیر سؤال می‌برد. اسنو (Snow, 1995) اظهار می‌دارد، اقدامات جهت بسیج منابع برای مکان، بر دارایی‌های مکان-مبنا و مردم-مبنا به یک میزان متمرکز شده‌اند. ترکیب مفاهیم مناطق ویژه توانمندسازی و همیاری با یکدیگر، حاکی از امکان انسجام دارایی‌های مکان-مبنا و مردم-مبنا در یک منطقه است. همیاری، مفهومی است که اهمیت پیوندهای محلی و روابط اجتماعی را نشان می‌دهد؛ هماهنگی میان-دولتی دهه‌های شصت و هفتاد و سیاست‌های نیاز-مبنای مکان-هدفی به طور کلی همیاری را نادیده گرفتند. این گذار مستلزم کاهش دخالت دولت در امور محلی و افزایش نقش بخش خصوصی، برای پرکردن این شکاف در فرایند احیا می‌باشد. با تلاش در جهت کاهش تشریفات اداری و نقش نظارتی دولت مرکزی، همیاری‌ها قوت می‌گیرند. به عبارت دیگر، توفیق نسبی در کاهش تشریفات اداری و تعدیل نقش دولت مرکزی

در هزینه‌های محلی، با اهمیت روزافزون همیاری‌های بخش دولتی-خصوصی رابطه دارد.

کلاینبرگ برای همیاری بخش دولتی-خصوصی این اهداف را مشخص کرده است: برنامه ریزی توسعه اقتصادی محلی، ایجاد تعادل اقتصادی مطلوب‌تر میان محله و مرکز شهر، تشکیل انجمن‌های توسعه اجتماع محلی از طریق تشکیلات به هم پیوسته، برای توسعه، افزایش سطوح افقی (محلی) و عمودی (منطقه‌ای، استانی و ملی) مشارکت شهروندان. کلاینبرگ اهمیت سرمایه اجتماعی برای توفیق همیاری راهبردی را در لزوم حضور همزمان مجموعه شرایطی که به آسانی قابل باز تولید نیست، نشان می‌دهد. این شرایط، حضور سازمان سیاسی و رهبری محلی پیشرو، شهردار اصلاح‌گرا، کنش‌گرایی مردم فعال اجتماع محلی و سایر سازمان‌های اجتماع-مبنا را شامل می‌شود. این شکل‌های گوناگون برای مشارکت، مستلزم وجود سرمایه به هم پیوستگی و سرمایه اتصالی^۵ است که در همیاری بخش دولتی-خصوصی (مکان-مبنا) مؤثر هستند.

سیاست‌های دارایی-مبنای مکان‌گرا (ابزاری)

وضعیت چهارم، سیاست‌های دارایی-مبنای مکان‌گرا است که بر اهمیت سرمایه کالبدی در توسعه اجتماع محلی و ظرفیت‌سازی تأکید می‌کند. بعد عمودی جدول شماره ۱، زیر عنوان مکان، به گذار از رویکرد "مجموع صفر" (نیاز-مبنا) به سمت سیاست‌های متکی بر اهمیت مکان اشاره دارد. این ماتریس، در محل تلاقی "مکان" و "مردم" این نکته را نشان می‌دهد. از دیدگاه دارایی-مبنا سیاست‌هایی نظیر نوسازی شهری یا خانه‌سازی دولتی به نیازهای مردم به طور درونی، یا به عنوان هدف، پاسخ داده‌اند. سرمایه‌گذاری بر روی سرمایه کالبدی، به منظور جبران فرسایش کالبدی الزامی است. با وجود این، سرمایه کالبدی به عنوان ابزاری برای رسیدن به دیگر اهداف، قادر است سرمایه اجتماعی را افزایش دهد (Bothwell and Gindroz, 1998).

فرض بر این است که گذار از سیاست‌های نیاز-مبنا به سمت دارایی-مبنا، به اصلاح برخی از مسائل مربوط به سیاست‌های نیاز-مبنای مکان‌گرا از طریق "خودیاری و همکاری در سطح محلی" تمایل دارد (Sullivan, 1995). این تحقیق، پاره‌ای از این مسائل را مشخص کرده است. همان‌طور که در سیاست‌های نیاز-مبنای مکان‌گرا بحث شد، برخی از این مسائل به جابه‌جایی افراد فقیر از محله‌های آنان به سایر مناطق مربوط می‌شود. نیومن (۱۹۷۲) به مضامین اجتماعی طرح‌های خانه‌سازی دولتی اشاره دارد که غالباً انسجام ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی اهالی محلی را در طرح‌های خانه‌سازی نادیده گرفته و در کاهش "فضای قابل دفاع" مؤثر بوده است. بوتول و گیندرز (۱۹۹۷) دریافته‌اند که در نتیجه طرح‌های خانه‌سازی دولتی،



5. Comprehensive

۶. آمارتیا سن (Amartya Sen) با استفاده از تمایزاتی که ایسایا برلین (Isaiah Berlin) برای آزادی قائل است، چارچوبی مفهومی برای شناخت اهمیت آزادی ارائه می‌دهد. سن میان اهمیت درونی در برابر اهمیت ابزاری آزادی، تفاوت قائل می‌شود: دیدگاه اول آزادی را هدف و دیدگاه دوم آن را ابزاری برای دیگر اهداف تلقی می‌کند. بنابه گفته سن، اهمیت ابزاری آزادی نتایج بهتری دربردارد، چرا که به جای دخالت پرهیزی دولت یا دیگران (درونی)، بر توانایی‌های فردی به منظور دستیابی به آزادی تکیه دارد. با آن که اهمیت درونی آزادی، لزوماً ارزش آن را در رسیدن به اهداف دیگر نمی‌بیند، اهمیت ابزاری آن، آزادی را ابزاری در جهت دستیابی به سایر اهداف، نظیر به حداکثر رساندن خدمات رفاهی تلقی می‌کند. همین ویژگی‌ها در مورد تفاوت‌های نیاز در برابر دارایی نیز صادق است. معمولاً سیاستمداران نسبت به برنامه‌های نیاز، مینا به خاطر دلایل درونی (اثرات مستقیم کوتاه مدت بر افراد فقیر) آن نظر مساعد دارند، نه دلایل ابزاری آن. واکنش‌های درونی نسبت به فقر معمولاً خدمات رفاهی برای افراد، یعنی تأمین اجتماعی، اعانات و کوپن‌های مواد غذایی را شامل می‌شود. راه‌حل‌های ابزاری برای فقر کمتر به صورت مستقیم است و در درازمدت افراد فقیر را تحت تأثیر قرار می‌دهد، چرا که از نیازها یا نتایج کوتاه مدت فراتر می‌رود و هدف آن ظرفیت‌سازی در درازمدت می‌باشد.

۷. گلیکمن و سرون (Glickman and Servon, 1998) ظرفیت‌سازی را دارایی‌های کالبدی و مالی سازمان‌های اجتماعی و محله‌های ذینفع تعریف می‌کنند (ص ۵۰۲). آنها پنج مولفه اصلی برای ظرفیت مشخص کرده‌اند: منابعی، سازمانی، شبکه‌ای، برنامه‌ای و سیاسی. این مقوله‌ها، برابعد‌گون‌گون رویکرد دارایی-مبنا برای توسعه اجتماع محلی تأکید دارند.

8. Sen

9. outcome-oriented

۱۰. استحقاق (entitlement) سیاستی است که نیازمندان را مستحق دریافت کمک از سوی دولت می‌داند و آنها را به نظام یارانه وابسته می‌سازد.

11. categorical

12. Putnam

13. bonding capital

14. bridging capital

15. Model Cities Programs

16. empowerment

17. place boosterism

18. Community Action Programs

19. Community Development Block Grants

20. Great Society Program

۲۱. به طور کلی سیاست‌های ترجیحی دولت (triage)، سه هدف دارد: منطقی جلوه دادن آنچه هست، نگه داشتن آنچه می‌توان نگه داشت، و انتقال منابع غیر ضروری به مکان‌هایی که احیای آنها ممکن است آینده روشن‌تری داشته باشد.

22. Enterprise Zones

۲۲. تورو (Thurow, 1985) استدلال می‌کند: آمریکایی‌ها این طور فکر می‌کنند که بازار آزاد به طور خودکار مراقب همه و هر مسأله اقتصادی هست؛ دلیلش آن است که آمریکایی‌ها به طور ضمنی معتقدند که همیشه فاتحان بازار هستند. اما لزوماً این طور نیست. فرد لایق ممکن است فرد نالایق را در بازار از دور فعالیت اقتصادی خارج کند، اما آن شخص نالایق ممکن است آمریکایی باشد، در حالی که افراد لایق، ممکن است خارجی باشند.

24. Porter

25. Lemann

۲۶. بهره‌وری یا بازده هرساعت کار، بهترین معیار کلی برای سنجش توان یک کشور، در جهت ارتقای سطح زندگی هر یک از شهروندان است (Thurow, 1985: 48). برای مدت مدیدی، بازده تولید صنعتی به بهترین وجه، نمودار بهره‌وری به شمار می‌رفت، اما به تدریج بهره‌وری دانش-بر، بر شاخص‌های دیگر بهره‌وری فائق آمد.

27. Kubisch

28. Crenshaw

29. Ostrom

30. Clauge

31. Isle of Dogs

32. London Docklands

تمایزات میان قلمروی عمومی و خصوصی نامشخص بوده یا نادیده گرفته شده‌اند. آنها به پیروی از "فضای قابل دفاع" نیومن، آن نوع از معماری را مطرح کردند که کنش متقابل اجتماعی را تشویق می‌کند.

سیاست‌های دارایی-مبنای مکان‌گرا، به علت نقش در حال کاهش تعهدات دولتی نسبت به فقر، بار دیگر مورد توجه قرار گرفت. این کوشش‌ها عمدتاً کل اقدامات جهت توسعه اجتماع محلی را در برمی‌گیرد. برای مثال انجمن‌های توسعه اجتماع محلی، از دل کوشش‌هایی پدید آمد که بر فقرمکان-مبنا از طریق خودیاری و همکاری متمرکز شده بود. انجمن‌های توسعه اجتماع محلی، توجه بیشتری نسبت به اثرات مکان به عنوان دارایی بر افراد و محله‌های ذینفع نشان داده است (Sullivan, 1995). انجمن‌های توسعه اجتماع محلی در تضاد با دیگر سیاست‌های مکان‌گرا نظیر مناطق ویژه کسب و کار هستند که عمدتاً در جستجوی توسعه اجتماع محلی از طریق انگیزه‌های اقتصادی از جمله بخشودگی مالیاتی می‌باشند. انجمن‌های توسعه اجتماع محلی توسط ساکنان محلی اداره می‌شوند که به عنوان دارایی در فرایند تصمیم‌گیری شرکت دارند. به این دلیل، سیاست‌های دارایی-مبنای مکان‌گرا از سیاست‌های دارایی-مبنای مردم‌گرا و برنامه‌های سرمایه انسانی که بر تأمین آموزش و خدمات اجتماعی تأکید دارند، متفاوت هستند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، چشم اندازهایی برای دیدگاه دارایی-مبنا نسبت به مدیریت شهری و در تقابل با دیدگاه مرسوم نیاز-مبنا مورد بررسی قرار گرفته است. این رویکرد سه ویژگی دارد: (۱) بر ظرفیت‌سازی تأکید دارد و فرایندگرا است؛ (۲) همچنین به دلیل بسیج همه دارایی‌های اجتماعی و کالبدی اجتماع محلی، جامع‌نگر است و (۳) بالاخره اهمیت ابزاری دارد، زیرا به سرمایه اجتماعی و کالبدی به عنوان ابزاری برای سایر اهداف می‌نگرد. این دیدگاه برخلاف رویکرد نیاز-مبنا می‌باشد که "پیامدگرا" و "مقوله‌ای" است و به دلیل آن که بر طبق آن نیازهای اجتماع محلی به خودی خود، هدف قلمداد می‌شوند، اهمیت درونی (ماهوی) دارد. این مقاله با تأکید بر تمایزات نیاز و دارایی از یک سو، و رفاه مردم و مکان از سوی دیگر، چارچوبی برای نشان دادن گذارها در نوع سیاست و در طول زمان به دست می‌دهد. این گذارها تضادهای میان رویکردهای نیاز-مبنا و دارایی-مبنا را توصیف می‌کنند.

پی‌نوشت‌ها

1. asset-based
2. need-based
3. capacity building
4. process-oriented



Dilemma," in *The Metropolis Era: A World of Giant Cities*, Vol. 1. Sage Publications.

Kleinberg, Benjamin. 1995. *Urban America in Transformation: Perspectives on Urban Policy and Development*. Thousand Oaks, California. Sage Publications.

Kubisch, Anne C., J. P. Connell, L. Schorr, and C. Weiss. 1995. *New Approaches to Evaluating Community Initiatives: Concepts, Methods, and Contexts*. Washington D.C. The Aspen Institute.

Lemann, Nicholas. 1994. "The Myth of Community Development." *The New York Times*. January 9: 27-60.

Levitan, Sar A. and Elizabeth Miller. 1992. *Enterprise Zones: A Promise Based on Rhetoric*. Center for Social Policy Studies, The George Washington University.

Marris, Peter. 1974. *Loss and Change*. New York. Pantheon.

Mead, Lawrence M. 1986. *Beyond Entitlement: The Social Obligations of Citizenship*. New York. The Free Press.

Moynihan, Daniel P. 1967. "Comment: A crisis of confidence?" *The Public Interest*. 7: 3-10.

Myers, Dowell. 1999. "Demographic Dynamism and Metropolitan Change: Comparing Los Angeles, New York, Chicago, and Washington, DC." *Housing Policy Debate*. Volume 10, Issue 4: 919-954.

Newman, Oscar. 1972. *Defensible Space: Crime Prevention Through Urban Design*. New York. New York: McMillan.

Ostrow, Elinor. 1997. "Investing in Capital, Institutions, and Incentives." 1997. In *Institutions and Economic Development: Growth and Government in Less-Developed and Post-Socialist Countries*. Edited by Christopher Clague. Baltimore and London. The Johns Hopkins University Press.

Porter, Michael and Anne Habiby. 1999. "A Window on the New Economy: Understanding the Economic Potential of the Inner Cities." *Inc. Magazine*. May, pp. 49-50.

Putnam, Robert, Robert Leonardi, and Raffaella Y. Nanetti. 1993. *Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy*. Princeton. Princeton UP.

Rainwater, L. 1970. *Behind Ghetto Walls*. Chicago: Aldine.

Riposa, Gerry. 1996. "From enterprise zones to empowerment zones: The Community context of urban economic development." *American Behavioral Scientist*. 39, 5: 536-551.

Sen, Amartya. 1989. "Food and Freedom." *World Development*. Vol. 17, No. 6: 769-781.

Snow, Luther. 1995. "Economic Development Breaks the Mold: Community Building, Place-Targeting, and Empowerment Zones." *Economic Development Quarterly*. Vol. 9: 185-198.

Solow, Robert M. 2000. "Welfare: The Cheapest Country." *The New York Review of Books*. March 23, 2000.

Squires, G. D. 1989. *Unequal Partnerships*. New Brunswick, NJ: Rutgers University Press.

Sullivan, Mercer L. 1993. "More than Housing: How Community Development Corporations Go About Changing Lives and Neighborhoods." *Community Development Research Center*. Graduate School of Management and Urban Policy. New School for Social Research.

"Survey Team Shops Around For What's Right With Crenshaw." 1999. *The Los Angeles Times*. July 17: B1.

Thurow, Lester, C. 1985. *The Zero-Sum Solution: Building a World-Class American Economy*. New York. Simon and Schuster.

U.S. Department of Housing and Urban Development. 1994. *Building communities Together*. Washington DC. U.S. Government Printing Office.

Wallis, Allan. 1998. "Social Capital and Community Building: Part One." *National Civic Review*. Volume 87, no.3: 253-271.

Wallis, Allan, Jarle P. Crocker, and Bill Schechter. 1998. "Social Capital and Community Building: Part Two." *National Civic Review*. Vol. 87, no. 4: 317-337.

Will, George F. 1983. *Statecraft as Soulcraft: What Government Does*. Simon and Schuster.

Wilson, William J. 1987. *The Truly Disadvantaged: The Inner-city, the Underclass, and Public Policy*. Chicago. University of Chicago Press.

Winnick, Louis. 1966. "Place prosperity vs. people prosperity: Welfare considerations in the geographic redistributions of economic activity." *UCLA Real estate research program*. 273-283.

33. Credit Suisse

34. First Boston

35. Citibank

36. Eig

37. The Wall Street Journal

38. Bolcher and Fandetti, 1995. *Welfare Entitlements: Addressing the New Realities*. *Social Work*. Volume 4. Number 4. PP.515-521.

39. empowerment zones

منابع و ماخذ:

Arefi, Mahyar. 1999. *Jump-Starting Main Street: A Case Study of the Los Angeles Neighborhood Initiative (LANI)*. Unpublished Ph.D. Dissertation, University of Southern California.

Baker, Stephan, Robert Chaskin, and Joan Wynn. 1996. "The Role of the Sponsor." In *Core Issues in Comprehensive Community-Building Initiatives*, ed. Rebecca Stone, 30-34. Chicago: Chapin Hall Center for Children.

Bates, Robert. H. 1990. "Capital, Kinship, and Conflict: The Structuring of Capital in Kinship Societies." *Canadian Journal of African Studies*. 24: 151-164.

Belcher, John R. 1992. *Homelessness, Racial Exclusion, and Inner-city Isolation*. *Sociology and Social Welfare*, 19, 41-54.

Belcher, John R. and Donald V. Fandetti. 1995. "Welfare Entitlements: Addressing the New Realities." *Social Work*. Vol. 40, no. 4: 515-521.

Berndt, Harry E. 1977. *New Rules in the Ghetto: The Community Development Corporation and Urban Poverty*. Westport, Conn. Greenwood Press.

Bolton, Roger. 1992. "Place Prosperity Revisited: An Old Issue with a New Angle." *Urban Studies*. 29, 2: 185-203.

Bothwell, Stephanie E., Raymond Gindroz and Robert E. Lang. 1998. *Restoring Community through Traditional Neighborhood Design: A Case Study of Diggs Town Public Housing*. *Housing Policy Debate* 9 (1): 89-114.

Debertin, L. David and Stephan J. Goetz. 1997. "A Comparison of Social Capital in Rural and Urban Settings." *Using Housing Policy to Build Healthy Communities: A Response to Devolution and Welfare Reform*. The Fannie Mae Foundation 1997 Annual Housing Conference.

Edel, Matthew. 1980. "People versus Places in Urban Impact Analysis." *The Urban Impacts of Federal Policies*. Norman J. Glickman, ed. Baltimore. Johns Hopkins UP.

Eig, Jonathan. 2000. *A Housing Project Falls, But the Poor Resist Orders to Move Out: Residents Fear the Suburbs as Government Destroys High Rises Across U.S.* *The Wall Street Journal*. Tuesday, December 19: 1- A14.

Frieden, Bernard J. and Marshall Kaplan. 1975. *The Politics of Neglect: Urban Aid from Model Cities to Revenue Sharing*. Cambridge, Massachusetts. The MIT Press.

Frieden, Bernard J. and Lynne B. Sagalyn. 1989. *Downtown Inc.: How America Rebuilds Cities*. Cambridge, MIT.

Gans, Herbert J. 1968. *People, Plans, Planning Problems and Solutions*. New York, New York. Basic Books.

Gittell, Ross and A. Vidal. 1998. *Community Organizing: Building Social Capital as a Development Strategy*. Thousand Oaks. Sage Publications.

Glickman, Norman J. and Lisa J. Servon. 1998. "More than Bricks and Sticks: Five Components of Community Development Corporation Capacity." *Housing and Policy Debate*. Volume 9. Issue 3: Fannie Mae Foundation. 497-539.

Goldsmith, William W. 1974. "The Ghetto as a Resource for Black America." *The American Institute of Planners Journal*. 40. 17-28.

Goldsmith, William W. and Edward J. Blakely. 1992. *Separate Societies: Poverty and Inequality in U.S. Cities*. Philadelphia: Temple University Press.

Goodman, Robert. 1972. *After the Planners*. New York. Simon and Schuster.

Grant, Robert M. 1991. "The Resource-Based Theory of Competitive Advantage: Implications for Strategy Formulation." *California Management Review*. 33, 3: 114-135.

Hoover, Edgar M. 1971. *An Introduction to Regional Economics*. New York. Knopf.

Kasarda, John D. 1988. "Economic Restructuring and America's Urban